حقی علاج (حصہ اول)

و

حقی علاج (حصہ دوم)

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC No. 3166
Date 29-8-05

حصہ اول اندراج ع ۳۱۶۶

حصہ دوم " ع ۳۱۶۷

ربع بها جگر ۳

اندر انواع رفاقت ۲۶۷ [illegible] های [illegible]

[illegible] ربعا رنگی ۶۴ اندر انواع استسقا ۶۸

گرده و مثانه و خصیه و ذکر سعد اندر بحار یعنی زبان

۷۳ اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل

۷۵ [illegible] چهار اندر رحمها و آبله و حصبه و [illegible]

علاج شکستگی و کوفتگی استخوان و بیرون آمدن بندها از جای خود ۸۳

ششم اندر آماسها و جراحتها و ریشها

زینت و نیکو داشتن بشره

[illegible] حسم و این مختصر در دو مجلد نهاده آید

طول تا [illegible] تواند داشت و این مختصر را خفی علائی نام کرده

ابتدا [illegible] دولت و الفادر علیه المستعین فی مقالات [illegible]

[illegible] اندر تدبیر حفظ صحت مشتمل بر [illegible] باب

نخستین اندر تدبیر هوا باید دانست که اسباب [illegible] سینه و [illegible]

[illegible] ابدان از اسباب [illegible] ضروری [illegible] هوا و حرکت

و سکون بدن و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و [illegible]

نوع [illegible] تدبیر آن [illegible]

۳۱۶۶

خفی علائی

3166
ACC No.
Date

کتاب جفری علائی جلد دوم

[redacted]

A 773

آنچه پیدا و باشند چون باز شده و هر گاه که این هوا از جبال باشد آن هوای [illegible] پس

پوست ما [illegible] دمیده شود و هوای دیگر تازه مماس گردد و پوست ما [illegible]

آن هوای تازه چه باید و بباید دانست و این هوا که در دیگر [illegible] هوایی

مخصوص نیست لیکن با بخار و دود و با دیگر چیزها و غیر آن آمیخته است و [illegible]

بیان [illegible] از طبع

بدانکه [illegible] از فصلها [illegible] از طبع خویش بگردد [illegible] طبع آن فصل

گردد [illegible] فصلهای [illegible] تابستان خاصه چون [illegible] گاه

فصلهای سال از طبع خویش بگردد سبب [illegible] بسیار گردد [illegible] هوای [illegible] بخار

دریاها [illegible] و بخار [illegible] شود و از [illegible]

[illegible] چون بید [illegible] بخار [illegible] که در وی [illegible]

[illegible] و در میان درختان [illegible]

[illegible] از جانب شمال گشاده باشند و اندر تابستان [illegible]

[illegible] معتدل باشد [illegible] گرم کند

[illegible] گرم کنند و [illegible] ضعیف کند و اندر رطوبت [illegible]

[illegible] مردم [illegible] مزاج [illegible] سودا [illegible]

[illegible] کند [illegible] اندر [illegible] حال مردم [illegible]

[illegible] سودا [illegible] بدین سبب [illegible]

[illegible] مسام [illegible] شود [illegible]

بسببها چنان نباشد که باید و چنانکه باید [illegible] که باشد [illegible]

شد بسبب نباشد و هرگاه که بر خلاف این باشد سبب [illegible] گردد

از این سببها هیچ سبب نیست به نزد مردم نزدیکتر و با او ملازمتر از هوا

و بدان محتاج تر از هوا از بهر آنکه قوام همه تن بقوت [illegible] است

و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتوانند کرد مگر بسبب [illegible] روح

میانجی روح و هوا است که مردم آن را نفس گویند و بدین سبب آنچه

که بیرون تن حیوان است هواست که ناچار بدین [illegible] رسنده [illegible]

و اگر چه هوا گرم و ترست این هوا که نزدیک ماست بقیاس با روح

روح و حرارت غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن با حرارت

غریزی رسد و با روح بیامیزد آرام شود و بسوزش [illegible] از روح جدا

مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم زدن دیگر آن روح جدا

و هوای تازه اندر آید [illegible] روح [illegible] هوای تازه بروح

رسد بدین سبب روح را از هوا [illegible] منفعتی عظیم است و دلیل آنکه

این که به نزدیک ما است [illegible] با مزاج روح [illegible] است و دلیل

که هرگاه که اندر گرمابه گرم [illegible] هوا را [illegible]

[illegible] بوده است [illegible] اندر [illegible] بسکون از [illegible] با حرارت

با حرارت و کیفیت [illegible] همچون کیفیت [illegible]

[illegible]

این قوتها